جلسه 225

چهارشنبه 11/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آقای خوئی ره فرمود: اگر دلیل خاص نداشتیم بر تحصیل مقدمات مفوته نسبت به واجب مشروط قبل از اینکه شرط آن محقق بشود، علی القاعده تحصیل آن مقدمات لازم نیست. می شود قبل از وقت وضوء را ابطال کرد، آب منحصر را زمین ریخت، اذان ظهر که گفتند عاجزیم از وضوء تیمم می کنیم.

فرمود جهتش این است که وقتی که تکلیف مختص است به قادر و من در داخل وقت قادر نیستم بر وضوء، پس از اول خطاب توضأ شامل من نمی شود. خطاب توضأ که شامل من نشد، کشف نمی کنیم که در حق من ملاک ملزمی بود که از من فوت شد. شبیه این می شود که مولا تصریح کند بگوید إذا دخل الوقت و کنت قادرا علی الوضوء فتوضأ. من قبل از وقت آب را زمین می ریزیم خودم را در عنوان مکلف به وجوب وضوء داخل نمی کنم. مثل اینکه می گویند الزوج یجب أن ینفق علی زوجته. یک شخصی قبول نمی کند ازدواج بکند، یا طلاق می دهد زوجه اش را. خب مشکلی ندارد. ایجاد موضوع تکلیف واجب نیست، ابقاء موضوع تکلیف هم واجب نیست.

وقتی اینطور شد، از کجا می گوئید این آقایی که قبل از وقت آب را به زمین ریخت و در وقت عاجز شد از وضوء فات منه الملاک الملزم، تا بگوئیم تفویت ملاک ملزم بر او قبیح است.

در جواب از این اشکال یک راه راهی است که بزرگانی مثل محقق عراقی و محقق اصفهانی علی ما ببالی طی کرده اند. گفته اند دلالت مطابقیه خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء ولو ساقط شده است نسبت به عاجز، اما یک دلالت التزامیه هم داریم که دلالت التزامیه همین خطاب است که می گوید ملاک ملزم در مورد عاجز هم ما داریم که وضوء بگیرد. چطور؟

اطلاق خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء که فی حد ذاته شامل عاجز می شود. مقید منفصل آمد گفت که تکلیف مشروط به قدرت است. حالا یا این مقید عقلی است یا لفظی است، لایکلف الله نفسا الا وسعها. مقید منفصل آمد مدلول مطابقی خطاب وجب الوضوء را تقیید زد و از حجیت نسبت به فرض عجز انداخت. اگر یک مقید منفصلی بیاید ظهور مدلول مطابقی را از حجیت بیندازد، محقق عراقی و محقق اصفهانی فرموده اند وجهی ندارد که ما ظهور مدلول التزامی را به آتش ظهور مدلول مطابقی بسوزانیم. دو تا ظهور هستند، دو تا موضوع داریم برای دلیل حجیت ظهور، یکی الظهور المطابقی حجة، دیگری الظهور الالتزامی حجة. دو تا موضوع داریم برای دلیل الظهور حجة. یک موضوع که الظهور المطابقی حجة باشد تقیید خورد با مقید منفصل، که ظهور مطابقی می گفت تکلیف به وضوء برای عاجز هم هست، مقید منفصل گفت نیست. اما ظهور التزامی که می گوید در وضوء ملاک ملزم هست مطلقا ولو در حق عاجز، او را چرا تقیید بزنیم؟

سؤال وجواب: چون ظهور مطابقی مطلق بود که یجب الوضوء مطلقا، ظهور التزامی هم این بود که وضوء ملاک دارد مطلقا. شما ظهور مدلول مطابقی را در وجوب وضوء مطلقا حتی نسبت به عاجز با مقید منفصل از حجیت انداختید، ظهور التزامی چرا از حجیت بیفتد نسبت به اینکه ملاک ملزم در وضوء هست چه در حق عاجز و چه در حق قادر.

ولذا این بزرگان فرموده اند که این مدلول التزامی حجت است، و دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقیه نیست. چون دو تا موضوع دارد برای حجیت ظهور، یکی ظهور مطابقی و دیگری ظهور التزامی. ظهور مطابقی به مقید منفصل تقیید خورد یعنی از حجیت افتاد، چرا ظهور التزامی از حجیت بیفتد؟

اقول: این فرمایش درست نیست. چرا؟ برای اینکه اولا: به نظر ما مقید خطاب تکلیف به اینکه مختص است تکلیف به قادر مقید منفصل نیست بلکه مقید متصل است. انصراف دارد دلیل خطاب تکلیف از عاجزین. اگر مولا بگوید باید مردم روز 22 بهمن راهپیمایی کنند، از آن کسی که توان راهپیمایی ندارد منصرف است. از کسی که او را به زنجیر بسته اند و گروگان گرفته اند منصرف است. اگر مولا بگوید باید عبید من بدوند، از آن اعرج منصرف است. از اول خطاب تکلیف منصرف است از عاجز. ولذا ظهور مطابقی إذا دخل الوقت وجب الوضوء شامل عاجز نمی شود جناب محقق عراقی و محقق اصفهانی. اگر ظهور مطابقی مقید متصل داشت و شامل عاجز نشد، اصلا ظهور التزامی منعقد نمی شود که این عاجز ملاک ملزم دارد وضوء بگیرد. چون لا اشکال در اینکه انعقاد ظهور در دلالت التزامیه تابع انعقاد ظهور در دلالت مطابقیه است، چون تابع او است. در انعقاد ظهور همه قبول دارند که تابع است. مقید لبی متصل وقتی بود کأنه مولا از اول فرمود إذا دخل الوقت و کنت قادرا فتوضأ. اصلا این ظهور مطابقی شامل عاجز نمی شود. ظهور التزامی هم که در انعقاد ظهور تابع دلالت مطابقیه است بلااشکال.

ثانیا: سبق الکلام فی بحث التعارض که دلالت التزامیه در حجیت هم تابع دلالت مطابقیه است. چون دلالت التزامیه یک إخبار مستقل نیست از مولا. بلکه یک إخبار تبعی است. به شما که می گویند زید ایستاده یا نشسته، می گوئید زید ایستاده است. خب این ظهور التزامی اش این است که زید نشسته نیست. شک دارید در این ظهور التزامی؟! بعد شما هم آدم ثقه و مورد اعتماد هستید، رفتیم زنگ زدیم به زید که آقای زید شما قائم هستید؟ گفت به جدم قائم نیستم. می پرسیم پس چه هستی؟ گفت نمی گویم. آیا می توانیم بگوئیم پس این آقای زید قائم نیست، چرا؟ برای اینکه مدلول التزامی آن خطاب که گفت قائم أو قائد و آن ثقه گفت قائم یعنی لیس بقائد، خب لیس بقائد آن را حجت بگیریم. ما فهمیدیم قائمٌ دروغ است، اما لیس بقائد شاید راست باشد. چرا؟ برای اینکه شاید خواب است.

یک مثالی بزنیم: فرض کنید خبر شما که گفتید قائم تعارض کرد با خبر رفیقتان که او هم مثل شما ثقه است که گفت نائم. بعد بگوئیم هر دو می گویند لیس بقائد؟! چه می دانیم لیس بقائد؟، شاید هم این آقا اشتباه می کند و هم آن آقا و این آقا ایستاده است.

ظهور التزامی در حجیت هم تابع ظهور مطابقی است. بحث مفصلش را در بحث تعارض نوشتیم.

مرحوم نائینی هم گفته است: ما به اطلاق ماده تمسک می کنیم. چون گفت إذا دخل الوقت وجب الوضوء، نگفت وجب الوضوء المقدور. اطلاق ماده می گوید مطلق وضوء موضوع است برای دو چیز، یکی وجوب و یکی ملاک. مقید ولو مقید متصل آمد گفت وضوء موضوع برای وجوب نیست مطلقا، اما نسبت به اینکه وضوء موضوع ملاک ملزم نیست مطلقا دلیل نداریم. کأنه خطاب وجب الوضوء دو چیز می گوید: می گوید الوضوء مطلقا واجب و الوضوء مطلقا ذو ملاک. الوضوء مطلقا واجب قید خورد ولو به مقید متصل، اما الوضوء مطلقا ذو ملاک که قید نخورد.

اقول: جواب این کلام هم این است که الوضوء ذو ملاک که مدلول مطابقی نیست برای خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء. خب این مدلول التزامی است. والا مدلول مطابقی وجب الوضوء وجوب وضوء است. حرفی از ملاک نمی زند. کشف ملاک می شود به دلالت التزامیه، که یعود الاشکال که دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه است.

بنابر این ما به این بیان که إذا دخل الوقت وجب الوضوء ظهور التزامی دارد یا اطلاق ماده اش می گوید وضوء مطلقا ملاک ملزم دارد حتی در حق عاجز، قبول نداریم.

اما دو تا بیان دیگر داریم:

یک بیان این است که می گوئیم: اصلا هیچ وجهی ندارد که خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء شامل این آقایی که خودش را قبل از وقت عاجز می کند عمدا، وجهی ندارد بگوئیم شامل این نمی شود. چه وجهی دارد؟. اذان ظهور گفتند این آقا خودش را عاجز کرده از وضوء، باشد، چرا وجب الوضوء شامل این نشود؟ چه انصرافی دارد؟ اگر دلیل انصراف است، چه انصرافی دارد از این شخص که قدرت بر وضوء داشت قبل الوقت عجّز نفسه اختیارا؟ اگر ملاک لغویت تکلیف عاجز است، که تکلیف این لغو نیست. اثرش این است که بر او واجب می کند حفظ مقدمات را از قبل. اگر دلیل اختصاص تکلیف به قادرین لایکلف الله نفسا الا وسعها است، این هم یک بیان عرفی است می خواهد بگوید خدا مردم را مجبور به کاری که نمی توانند بکنند نمی کند. خب این آقا می توانست وضوء بگیرد، عمدا آب را ریخت زمین، آیه شامل او نمی شود.

ولذا به نظر ما خلافا للشیخ الاعظم فی مطارح الانظار اصلا خود خطاب وجب الوضوء می تواند شامل این آقا بشود و هیچ محذوری ندارد. ولو الان عاجز بالفعل است باشد. ما در بحث خروج از دار مغصوبه هم گفتیم که همان لحظه ای که داری از این مکان مغصوب خارج می شوی نهی داری از غصب. همین خروجت مصداق غصبی است که الان نهی دارد. ولی عقل به تو می گوید زود فرار کن، اخف القبیحین را مرتکب بشو تا عقابت کمتر بشود. چون هر چه بمانی بیشتر عقاب می شوی.

برفرض شما اصرار کنید مثل مرحوم شیخ که گفت نمی شود بگوئیم این آقا الان که عاجز است تکلیف دارد، نه دیگر عاجز است. این آقا اول وقت که شد آب را ریخته زمین، عاجز است از وضوء. عاجز که نمی شود تکلیف داشته باشد. می گویند الامتناع بالاختیار ینافی الاختیار خطابا و تکلیفا. و لکن لا ینافی الاختیار عقابا. مرحوم شیخ اینجور می گوید. نمی شود به او تکلیف کرد.

می گوئیم بسیار خوب، تکلیف به او نمی شود کرد، اما یک ظهور نوعی عقلائی هست در جائی که خود خطاب تکلیف به دلیل خاص مشروط به قدرت نشده است. یکوقت خود خطاب تکلیف می گوید إذا دخل الوقت و کنت قادرا علی الوضوء فتوضأ، او را حرفی نداریم، قبل از وقت آب را بریز زمین و وضوء را هم باطل کن، فدای سرت. اما وقتی خطاب تکلیف مطلق است در خطاب، ظهور نوعی عقلائی این است و این ظهور مدلول اصل خطاب است نه مدلول اطلاق خطاب، اصلا اصل این خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء یک ظهور التزامی عرفی دارد که قدرت شرط استیفاء ملاک است نه شرط اتصاف. این ظهور التزامی از کجا ناشی شده است؟ نه از اطلاق ظهور مطابقی نسبت به عاجز که محقق عراقی می گفت، اطلاق خطاب تکلیف نسبت به عاجز ظهور التزامی دارد. نه، اصل خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء نه اطلاق آن، اصل این خطاب إذا دخل الوقت وجب الوضوء که در لسانش قید قدرت اخذ نشده است ولو انصراف هم داشته باشد به قادر اما در خطاب اخذ نشده است، این یک ظهور عرفی التزامی دارد که قدرت در اینجا شرط استیفاء است. حالا این ظهور از کجا ناشی شده است؟ این ظهور ناشی شده است از اینکه در غالب احکام عقلائیه مشابه که قدرت را در خطاب اخذ نمی کنند قدرت شرط استیفاء ملاک است. ولذا عقلاء احتجاج می کنند، اگر شما قبل از وقت عمدا تعجیز کنید خودتان را، عقلاء به شما احتجاج می کنند و شما را مستحق عقاب می دانند. إن جاءک زید فأکرمه، امروز نان نمی خری، دیگر فردا نمی توانی اکرام کنی زید را، تو معذور نیستی.

به نظر ما این احتجاج عقلاء بهترین قرینه است بر اینکه قدرت شرط استیفاء ملاک است. وتعجیز نفس قبل الوقت عند العقلاء مقبول نیست و عذر نیست.

بله! ظهور عرفی دارد خطاب در اینکه قدرت شرط استیفاء است، مگر خود خطاب بگوید إذا دخل الوقت و کنت قادرا علی الوضوء فتوضأ.

اما اینکه بخواهند این را از آیه فلم تجدوا ماءا استفاده کنند که قدرت بعد الوقت شرط وجوب است، نه این درست نیست. چرا؟ برای اینکه در آیه که اینجور نیامده است که إذا قمتم الی الصلاة وکنتم قادرین علی الوضوء فتوضئوا. فقط گفته إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم. آخرش می گوید که و إن کنتم مرضی فلم تجدوا ماءا فتیمموا. او موضوع وجوب تیمم را می گوید، اما وجوب وضوء این قید را که در خطاب ندارد که إذا قمتم الی الصلاة و وجدتم ماءا فتوضئوا.

ولذا اطلاق آیه می گوید قبل از وقت هم شما اگر آب داشتی مقتضای این حجیت عقلائی این است که باید این آب را حفظ کنی تا بعد از وقت بتوانی وضوء بگیری.

ما یک مطلبی البته گفتیم این را عرض می کنم: محقق اصفهانی ره همین مطلب ما را بیان کرده می گوید تفویت ملاک ملزم قبیح است، ولذا تعجیز نفس از واجب مشروط قبل تحقق شرطه حرام عقلی است. اما به نظر ما این مطلب باید بررسی بشود. ما حرفمان این است که می گوئیم چرا تفویت ملاک ملزم قبل الوقت قبیح است؟ چون کشف می کنیم که قبل الوقت هم مولا غرض لزومی اش تعلق گرفته است به فعل. از وقتی که آیه وضوء نازل شد کشف کردیم مولا غرض لزومی دارد که بعد از وقت مردم وضوء بگیرند. ولذا چون غرض لزومی مولا را کشف کردیم می گوئیم قبیح است تفویت ملاک ملزم. اما یک مثال عرفی بزنم: اگر یک مولایی است الان از او می پرسیم إذا عطشت یا مولای أجیء لک بالماء؟ می گوید من فعلا بی طرف هستم، اهتمام ندارم، ببینم چه می شود. اما می دانم این مولای من که چهل سال است با او زندگی کردم تشنه که بشود تحمل ندارد، آنوقت احساس عطش که بکند می گوید جئنی بماء. این مولا که بعد از عطش تازه غرض لزومی پیدا می کند و می گوید جئنی بماء، ولی الان بی تفاوت است. می گوئیم جناب محقق اصفهانی شما که می گوئید تفویت ملاک ملزم قبیح است عقلا آیا اینجا هم می گوئید؟ اگر اینجا هم می گوئید که من باید مقدمات را حفظ کنم، باید آب را از الان نگه بدارم، چون مولا یک ساعت دیگر غرض پیدا خواهد کرد نسبت به اینکه من آب بیاورم، نه، هیچ عقلی همچنین حرفی نمی زند. چرا؟ برای اینکه مولا الان بی طرف است. به مولا می گویم مولا! آیا الان اهتمام داری به اینکه اگر تشنه شدی آب بیاورم؟ می گوید نه، فعلا اهتمامی ندارد، چون شاید بعد از عطش بخواهم مدتی تشنه بمانم و یاد عطش ابی عبدالله بیفتم. ولی می دانم این مولا از این حرفها زیاد زده، عطش که پیدا کند می گوید حالا این بار هم آب بخوریم دفعه دیگر به یاد عطش ابی عبدالله تشنه می مانیم. مولایی که فعلا هیچ اهتمامی ندارد به اینکه ما آب ببریم بعد عطشه، صرف اینکه می دانم بعد از عطش اهتمام پیدا خواهد کرد، خب اینجا هم تفویت ملاک ملزم می کنم بر مولا دیگر، ولی هیچ لزومی ندارد الان آب حفظ کنم برای مولا. هیچ عقل و عقلائی این عبد را الزام نمی کنند. چرا؟ برای اینکه این عبد می گوید خود همین مولا اگر آب کنارش بود الان حفظ نمی کرد، چرا؟ برای اینکه واقعا مولا الان اهتمام ندارد. وقتی خود مولا اهتمام ندارد دیگر من کاسه از آش داغتر که نیستم.

سؤال وجواب: برفرض خودش هم می داند بعد از عطش جوگیر خواهد شد. مثل کسانی که می دانند عاقبت به شر می شوند آیا می روند فسق و فجور می کنند. مثل کسی که به او خبر داده اند که تو عاقبت به شر از دنیا خواهی رفت، مثل حضرت علی علیه السلام که به ابن ملجم خبر داد، الان فرض کنید بد نیست و مؤمن است، صرف اینکه می داند آخر فاسق می شود آیا الان می آید مقدمات فسق فراهم می کند؟ چرا خلاف وجدان حرف می زنید. صرف اینکه می داند بعدا شوق پیدا می کند به یک چیزی بعدا فاسق می شود و شوق به زنا پیدا می کند، الان می رود بلیط روسپی خانه تهیه می کند؟! بحث این است که فعلا شوق ندارد به این فعل و هیچ اهتمامی به این فعل ندارد، وقتی این آقا اینجور است الان هیچ اهتمامی ندارد، خودش تحصیل مقدمات نمی کند، حالا اگر این آقا مولا بود بر عبدش لازم است تحصیل مقدمات بکند؟ می گوید مولا تو که الان غرض لزومی ندارد. اگر عقل بگوید ولی ملاک هست. می گوید ملاک را می خواهم چکار، مگر من نوکر ملاک و مصلحت ومفسده هستم. من نوکر مولا هستم، مولا الان غرض لزومی دارد یا ندارد؟ مولا می گوید نه الان من غرض لزومی ندارم، سیتحقق غرضی اللزومی بعد العطش. خب مولا چه لزومی دارد من الان حفظ ماء بکنم برای تو؟ خودت حفظ ماء نمی کنی من بکنم.

پس جناب محقق اصفهانی ما هم قبول داریم تفویت ملاک ملزم قبیح است اما در جائی که کشف کنیم الان مولا غرض لزومی دارد. حالا شما چه جوری می گوئید الان مولا غرض لزومی دارد؟ الان مولا چه جوری غرض لزومی دارد که بعد از عطش مولا برای او آب ببریم؟ حالا به قول آقای صدر این غرض لزومی ممکن است ناشی باشد از شوق مولا به جامع. مولا الان شوق دارد به جامع بین عدم العطش و شرب الماء عقیب العطش. این شوق به جامع منشأ آن غرض لزومی مولا شد به اینکه ما بعد از عطش او برای او آب ببریم. این غرض لزومی مولا است که در قبل از تحقق شرط هم هست و او گریبان گیر مکلف است.

پس ملاک غرض لزومی مولا است. ما باید تحلیل کنیم، این غرض لزومی در نفس مولا چی است که الان هست. ما اصلا روح حکم را همین غرض لزومی می دانیم. روح وجوب همین غرض لزومی مولا است. اصلا روح وجوب همین است. الفاظ و شکلها و إذا عطش فجئنی بماء اینها الفاظ و سیاقات است. روح وجوب همان غرض لزومی مولا است. مولای عرفی الان خواب است، اما من می دانم این پسرش که رفت داخل استخر ده دقیقه که شنا کرد خسته می شود و همان وسط استخر می رود زیر آب. من هم اگر وسائل انقاذ غریق را آمده نکنم که او را نجات بدهم پسر مولا غرض می شود. الان مولا خواب است ولی کشف کرده ام غرض لزومی مولا را به انقاذ إبنش.

سؤال وجواب: غرض لزومی یعنی لو التفت الیه تفصیلا لصار الغرض فعلیا. غرض ارتکازی است دیگر. وقتی بیدار شد می شود غرض تفصیلی.

مقوم وجوب انشائی انشاء است، اما روح حکم که علیها الاطاعة و العصیان، الاطاعة والعصیان یتبعان ذلک الغرض اللزومی الذی هو روح الوجوب. این غرض لزومی هست و ما روح وجوب را همان می دانیم. بیشتر از این هم ما نمی خواهیم.

سؤال وجواب: محقق عراقی گفته است که وجوب اراده مبرزه است، اما این مبرَز بودن هیچ نقشی در حکم عقل به وجوب امتثال ندارد اگر از راه دیگر کشف کردیم این اراده را.

سؤال وجواب: ما اغراض مولا را می گوئیم. نمی گوئیم اغراض مردم تمام الموضوع است. ونمی گوئیم در عقود و ایقاعات غرض تمام الموضوع است. ما می گوئیم وجدان عقلی و عقلائی می گوید غرض لزومی مولا تمام الموضوع است برای حکم عقل و عقلاء به لزوم اطاعت. شما به این نقض کنید.

سؤال وجواب: این هم که شما می گوئید اراده مبرزه، مبرزه نقش در وجوب انشائی دارد ولی نقش در حکم عقل به لزوم امتثال ندارد.

حتی ما گفتیم اینکه آقای صدر می فرماید که مولا اگر بتواند ابراز کند غرضش را و نکند، عقل می گوید امتثال لازم نیست. مولا باید تلاشش را بکند، هر چه توانست ابراز کند بکند بقیه را که نمی تواند عقل می گوید باید اطاعت کنی و امتثال کنی غرض را. چون به مقداری که می توانست ابراز کرد.

ما می گوئیم نه لازم نیست. مولا می توانست ابراز کند ولی نکرد اعتماد کرد بر درک و شعور مردم. مولا دارد می بیند پسرش غرق می شود ولی هیچ چیزی نمی گوید. یک مولای ساکت که عند الضرورة فقط یک لا و نعم به زور از او می شنویم. باز هم امتثال لازم است.

یکوقت ظهور عرفی دارد در اینکه مولا نمی خواهد، اما یکوقت غرض لزومی دارد، ولو التفت لتعلق غرضه التفصیلی به، اینجا لزوم امتثال هست.

سؤال وجواب: به مقداری که غرض لزومی مولا کشف بشود وجوب امتثال دارد. و غرض لزومی مولا به إنقاذ ابنه علی تقدیر غرقه کشف شده است.

مطلب دیگر این است که به محقق اصفهانی می گوئیم شما گفتی تفویت ملاک ملزم قبیح است، اما فرق است بین واجب مشروط قبل تحقق شرطه با واجب معلق. در واجب معلق عند الخوف و احتمال فوت هم تحصیل مقدمات لازم است. اگر شب ماه رمضان احتمال بدهی اگر بخوابی خواب بمانی و نتوانی غسل کنی باید همان اول شب بروی غسل کنی. اما در واجب مشروط قبل تحقق شرطه، اگر شب بخوابی شاید نماز صبح فوت بشود، با شاید واجب نیست که نخوابی.

واجب مشروط قبل تحقق شرطه در صورتی تحصیل مقدماتش عند العقلاء لازم است که علم به فوت پیدا کنی. اما در واجب معلق حتی در احتمال فوت هم تحصیل مقدمات مفوته لازم است.

توضیح این مطلب انشاءالله فردا.